



ProjeCenter

www.ProjectCenter.ir

 | @projehcenter

 | @projehcenter_ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
کارایی بازدارندگی هسته ای رابرت جرویس.....	۱
کارایی بازدارندگی هسته ای رابرت جرویس :	۲
تأثیرات سیاسی تسلیحات هسته ای:	۵
ثبات کلی :	۱۳

کارایی بازدارندگی هسته ای

رابطه جریس

کارایی بازدارندگی هسته ای رابرت جرویس :

شاید برجسته ترین ویژگی جهان پس از جنگ همان باشد که - آن را می توان پس از جنگ نامید زیرا که قدرتهای بزرگ از سال ۱۹۴۵ با یکدیگر جنگ نکرده اند. چنین دوره طولانی از صلح در میان دولتهای قدرتمند بی سابقه است. چیزی که تقریباً غیر معمول است ، عبارت می باشد از احتیاطی که ابرقدرتها در مقابل یکدیگر بکار می بردند. اگر چه غالباً روابط ابرقدرت ها را به صورت بازی بزدل مطرح می کنیم ولی در حقیقت ایالات متحده و اتحاد شوروی هیچگاه همانند نوجوانان بی باک عمل نکرده اند. در حقیقت بحران های ابرقدرت ها همچون جنگ های گذشته به ندرت اتفاق می افتاد. اگر چه ممکن است کسی از بحران ۱۹۷۳ بگوید ولی در طول یک ربع قرن هیچ بحران جدی و شدید وجود نداشته است. به علاوه ، در همان بحران های ایجاد شده هم ، هر طرف به دنبال این بود تا امتیاز دهد که از نزدیک شدن به لبه جنگ جلوگیری شود. بنابراین چیزی که ما در بحران موشکی کوبا شاهد بودیم ، نوعی مصالحه بود تا پیروزی آمریکا ، کندی مایل نبود که از تمام مشوق ها دست بکشد و روس ها را به استفاده از زور مجبور سازد یا حتی باعث تداوم رویارویی شکننده گردد.

نسبت دادن این تأثیرات به وجود تسلیحات هسته ای معمولی و متعارف بوده است. به این دلیل که هیچ طرف نمی توانست با موفقیت در یک جنگ تمام عیار از خود حمایت کند، هیچ نوع پیروزی نمی توانست وجود داشته باشد یا همانطور که جان مولر بیان می دارد ، هیچ طرف نمی توانست از آن سود ببرد. البته این بدان معنی نیست که جنگ روی نخواهد داد. آغاز جنگی که انتظار پیروزی از آن نمی رود منطقی و عقلانی است ، اگر این اعتقاد وجود داشته باشد که نتایج احتمالی جنگ

نکردن به مراتب بدتر از جنگ کردن باشد. جنگ همچنین می تواند از طریق اشتباه ، از دست دادن کنترل یا عدم عقلانیت روی دهد. اما اگر تصمیم گیرندگان منطقی باشند صلح محتمل ترین نتیجه خواهد بود. بعلاوه ، تسلیحات هسته ای می تواند توضیح دهنده احتیاط ابرقدرت ها باشد: زمانیکه هزینه دنبال کردن دستاوردها تخریب و نابودی کلی می باشد، تعادل و میانه روی منطقی می باشد. برخی از تحلیلگران بحث کرده اند که این تأثیرات یا روی نداده است یا اینکه احتمالاً در آینده تداوم نخواهند داشت. پس فرد ایکل در پرسیدن این سؤال تنها نیست که آیا بازدارندگی هسته ای می تواند تا آخر این قرن ادامه یابد یا نه. اغلب ادعا شده است که تهدید انتقام همه جانبه تنها به عنوان پاسخی برای حمله همه جانبه طرف دیگر باورپذیر است: از اینرو رابرت مک ناما را با تحلیل های محافظه کارتری که نظراتشان با نظر وی هیچ اشتراکی ندارند و بیان می دارند که تنها هدف نیروی استراتژیک خود برای استفاده نخست است ، موافقت می کند. بنابراین در بهترین حالت تسلیحات هسته ای ، صلح هسته ای را به بار خواهند آورد؛ آنها استفاده از سطوح پایین تر خشونت را جلوگیری نمی کنند - و حتی ممکن است این سطوح را نیز تسهیل کنند. از اینرو جای تعجب نیست که برخی ناظران ماجراجویی شوروی بویژه در آفریقا را به توانایی روسیه در استفاده از بن بست هسته ای به عنوان سپری می دانند که به دلیل آن می توانند کمک نظامی کرده و حتی نیروهای خود را در مناطقی که سابقاً کنترلی بر آن نداشتند مستقر سازند. به نظر می رسد که میانه روی ذکر شده تنها یک طرفه باشد. در حقیقت ، سیاست دفاعی آمریکا در دهه گذشته توسط نیاز به ایجاد انتخاب های هسته ای محدود برای بازداشتن هجوم شوروی جهت گیری شده بود، هجومی که ارزش های ما را تهدید و نابودی ایالات متحده را در پی داشت.

به علاوه ، درست است که تسلیحات هسته ای می تواند به نگهداشتن صلح بین ایالات متحده و شوروی کمک کرده باشد، ولی احتمالات ناخجسته برای آینده ، به تجربه های دیگر دولت ها مربوط می شود. متحدان دولت های دارای تسلیحات هسته ای مورد حمله قرار گرفته اند: ویتنام بر کامبوج غلبه کرد و چین هم به ویتنام حمله کرد . دو قدرت هسته ای با یکدیگر جنگ کرده اند البته در مقیاسی پایین : روسیه و چین در مرزهای مشترک خود زد و خورد داشته اند. حتی یک قدرت غیر هسته ای نیز سرزمین قلب یک قدرت هسته ای را تهدید کرده است: سوریه تقریباً اسرائیل را در سال ۱۹۷۳ از بلندیهای جولان عقب راند و هیچ دلیلی برای اسرائیل وجود نداشت که مطمئن باشد . سوریه مبادرت به حرکت به سمت اسرائیل نخواهد کرد. برخی از آنهایی که انتظار ندارند ایالات متحده با چنین تهدیدی روبرو گردد ، پیش بینی کرده اند که تأکید مداوم بر تهدید تخریب متقابل نهایتاً به از بین رفتن روحیه غرب منجر خواهد شد. گفتن اینکه جمهوریهای دمکراتیک که امنیت شان به نابودی گسترده شهروندان وابسته است ، بدون ایجاد صلح و خلع سلاح یکجانبه می توانند به صلح برسند، غیر ممکن است.

جان مولر نوع دیگری از چالش برای ادعاهای یک انقلاب هسته ای را مطرح کرده است. او نه وجود الگوی صلح و ثبات بلکه موضوع منتسب شده را مورد اعتراض قرار می دهد. تسلیحات هسته ای اساساً برای این تأثیر نامناسب هستند؛ مدرنیته و تسلیحات غیر هسته ای مخرب ما را تا حد زیادی به همان موقعیتی نزدیک کرده است که شکافت اتم ممکن نبوده است. برخی از تجدید نظر طلبی های آگاهانه ما را به تفکر در سوال هایی وادار می کند که جوابهایشان کاملاً واضح و آشکار است. ولی فکر می کنم که عقلانیت سنتی درستی و صحت خود را نشان می دهد. معهذا در بحث

های مولر قدرت زیادی است بویژه در اهمیت آنچه که او ثبات کلی می نامد و این حقیقت را یادآور می سازد که فاجعه آمیز بودن جنگ هسته ای به معنی این نیست که جنگ های متعارف آسان و غیر مخرب می باشند.

گفته مولر در اینکه اتم دارای قدرت جادویی نیست ، صحیح و درست می باشد. اگر چه شکافت اتمی مسایل جانبی زیادی همچون بارش رادیواکتیو و امواج الکترو مغناطیسی ایجاد می کند ولی مورد مهمی در رابطه با این حقیقت که مردم ، تسلیحات ، صنعت و کشاورزی در نتیجه نوع ویژه ای از انفجار نابود می شوند وجود ندارد. چیزی که مهم است عبارت می باشد از تأثیرات سیاسی تسلیحات هسته ای نه صدمات و آسیب های فیزیکی و شیمیایی انفجار. ما نیاز داریم تا مشخص کنیم که این تأثیرات چه هستند ، چگونه ایجاد شده اند و اینکه آیا تسلیحات متعارف مدرن از آنها الگوبرداری خواهند کرد.

تأثیرات سیاسی تسلیحات هسته ای:

وجود ذخایر عظیم تسلیحات هسته ای از سه جنبه بر سیاست ابرقدرت ها تأثیر می گذارد. دو تا از این جنبه ها آشنا هستند: اول اینکه ویرانگری و تخریب یک جنگ همه جانبه به طور غیر قابل تصویری عظیم خواهد بود. دوم اینکه هیچکدام از طرفین - و در حقیقت طرف های سوم هم - از این تخریب و بلا در امان نخواهد بود. همانگونه که برنارد برودی ، توماس سیلنگ و بسیاری از اشخاص دیگر ذکر کرده اند ، چیزی که در مورد تسلیحات هسته ای مهم می باشد قتل عام نیست بلکه کشتن متقابل است. بدین معنی که هیچ کشوری نمی تواند در جنگ همه جانبه هسته ای پیروز باشد، در

این مورد نه تنها اجتناب از جنگ بهتر از مبادرت به جنگ است بلکه همچنین بهتر است تا برای اجتناب از جنگ امتیازاتی نیز اعطاء گردد. باید ذکر کرد که اگر چه بسیاری از جنگ های گذشته نظیر جنگ جهانی دوم برای تمام متحدان به غیر از ایالات متحده (و شاید اتحاد جماهیر شوروی) اولین آزمایش را پشت سر گذاشتند ولی دومین آزمایش را پشت سر خواهند گذاشت. به عنوان مثال ، اگر چه بریتانیا و فرانسه موقعیت خود را بوسیله جنگ بهبود بخشیدند، ولی وضعیت آن ها بهتر از زمانی بود که اگر نازیها پیروز می شدند. بنابراین جنگ برای آنها معنا داشت حتی اگر همانطور که در آغاز جنگ می ترسیدند، هیچ سودی از جنگ نصیبشان نمی شد. بعلاوه اگر متحدین در جنگ شکست خوردند، آلمانها - یا حداقل نازی ها - پیروزی کوچکی به دست آوردند، حتی اگر هزینه آن بسیار زیاد بوده باشد. اما همانطور که ریگان و گورباچف در بیانیه مشترک خود بعد از جلسه سران در نوامبر ۱۹۸۵ تأیید کردند ، در یک جنگ هسته ای پیروزی وجود نخواهد داشت و هرگز نباید به این جنگ مبادرت کرد. تأثیر سوم جنگ هسته ای بر سیاست ابرقدرت ها از این حقیقت نشأت می گیرد، تخریب و ویرانی می تواند بسیار سریع یعنی در طی چند روز یا حتی چند ساعت صورت گیرد . نه تنها می توان بحث کرد که بحرانی شدید یا استفاده محدود از زور - حتی نیروی هسته ای به طور اجتناب ناپذیری به ویرانی کلی منجر خواهد شد ، بلکه باید گفت که این احتمالی است که نمی توان آن را نادیده گرفت . به هر حال، حتی در دوران آرامش نیز یک طرف یا طرف دیگر می تواند به حمله ای همه جانبه و بدون دلیل مبادرت کند. محتمل تر اینکه یک بحران که می تواند به استفاده محدود از زور منجر شود، به نوبه خود هم می تواند جنگی تمام عیار

و همه جانبه را بوجود آورد. حتی اگر هیچ طرفی خواهان این نتیجه نباشد احتمال زیادی از افزایش سریع و مرگبار جنگ وجود دارد.

مولر در زمانی که تسلیحات متعارف می توانند به لحاظ ویژگیهای تخریب ، برابری و سرعت جایگزین تسلیحات هسته ای شوند مبالغه می کند. به هر حال وحشت ناشی از جنگ های گذشته را نمی توان با تأکید بر سطح تخریبی تسلیحات کنونی نادیده گرفت . از اینرو همانند زمینه های دیگر نکته ای وجود دارد که تفاوت کمی به تفاوت کیفی تبدیل می گردد. شارل دو گل این امر را به طور فصیح بیان می دارد: بعد از یک جنگ هسته ای هر دو طرف نه قدرت دارند، نه قانون ، نه شهر ، نه فرهنگ ، نه گهواره و نه قبر . درست است که یک زمستان هسته ای و نابودی حیات بشری پس از جنگ هسته ای وجود نخواهد داشت، ولی تأثیرات جهانی آن بسیار بیشتر از جنگ های گذشته خواهد بود. مولر تفاوت های موجود در میزان تخریب بالقوه را زیاد مورد توجه قرار نمی دهد: «جنگ جهانی دوم سبب ویرانی کلی جهان نشد ولی سبب نابودی سه رژیم ملی شد. تفکر در مورد پریدن از طبقه ۵۰ به جای طبقه ۵ وحشتناک تر است ، ولی هر کسی که زندگی را تا حد بسیار کمی هم رضایت بخش بداند ، بعید است که دست به چنین عملی بزند.» جنگ این رژیم های ملی را نابود کرد ولی خود کشور یا حتی تمام ارزشهای مورد حمایت رژیم سابق را از بین نبرد. بسیاری از مردم در کشورهای محور از جنگ جهانی دوم نجات یافتند؛ و بسیاری نیز به سعادت و رفاه رسیدند. به طور کلی فرزندان آنها زندگی خوب دارند. شکاف بزرگی بین این نتیجه – حتی برای آنهایی که در جنگ شکست خوردند – و یک فاجعه هسته ای وجود دارد. اصلاً مشخص نیست که آیا جوامع می توانند پس از یک جنگ هسته ای بازسازی شوند یا اقتصادهای خود را مجدداً

احیاء کنند. به علاوه ، نباید تأثیر تخریب فرهنگ ، هنر و میراث ملی را نادیده گرفت . حتی تصمیم گیرنده ای که امکان دارد حیات نیمی از جمعیت کشورش را به خطر بیاندازد، ممکن است به خاطر جلوگیری از نابودی گنج هایی که در طول تاریخ بدست آمده ، درنگ و تردید کند. بحث مولر که ذکر آن رفت به یک دلیل دیگر گمراه کننده است: کشورهایی که جنگ جهانی دوم را آغاز کردند نابود شدند ولی متحدان نه . این اینکه کشورهایی که ویران شدند به دنبال برهم زدن وضعیت موجود بودند، بیشتر اتفاقی بود تا از پیش تعیین شده ؛ چیزی که در این متن مهم است این می باشد که با تسلیحات متعارف حداقل یک طرف می تواند امید داشته باشد که از جنگ سود ببرد. مولر در بحث اینکه حتی زمانیکه تضاد منافع بین دو طرف زیاد باشد ، سطوح نسبتاً مطلق مجازات و تنبیه به ندرت برای بازدارندگی لازم هستند، کاملاً صحیح است. یعنی زمانیکه دولتها کاملاً اعتقاد دارند که دستاوردهای ناخالص از جنگ بسیار زیاد خواهد بود(در مقابل دستاوردهای خالص). روی هم رفته ایالات متحده می توانست ویتنام شمالی را شکست دهد. به همین صورت همانطور که مولر بیان می دارد ، ایالات متحده از تلاش برای آزادی اروپای شرقی حتی در عصر انحصار هسته ای آمریکا نیز بازداشته می شد.

اما نباید تغییر ایجاد شده در مقیاسی را که انفجارهای هسته ای ایجاد کرده اند نادیده گرفت . در یک جنگ هسته ای ، برنده ممکن است کمتر از بازدارنده خسارت ببیند، ولی این تفاوت خسارت چندان زیاد هم نیست . همانطور که هارولد براون در زمانیکه رئیس نیروی هوایی بود عنوان می دارد، «اگر شورویها احساس کنند که می توانند پس از جنگ هسته ای خود را بازسازی کنند و ایالات متحده سه یا چهار برابر این زمان برای بازسازی نیاز داشته باشد یا اینکه اگر نتواند خود را بازسازی

کند، آنگاه نمی توان شورویها را بازداشت و سیاست بازدارندگی را در مورد آنها اعمال کرد.» به همین صورت یکی از معیارهایی که ملوین لرد وزیر دفاع ایالات متحده برای برابری اساسی نیروهای شوروی و آمریکا لازم می دانست عبارت بود از : «جلوگیری و بازداشتن شوروی از دستیابی به توانی که بتواند به میزان قابل توجهی بیش از ایالات متحده به تخریب مراکز صنعتی و شهری در یک جنگ هسته ای دست بزند.»

یک یادداشت سری کاخ سفید نیز زمانیکه «کارآمدی استراتژیکی» را به عنوان نیروهای ضروری «برای مطمئن ساختن ایالات متحده در جهت خروج از جنگ هسته ای در شکلی بهتر از شوروی» تعریف کرد، از این فرمول بهره برد.

ولی این نظر تا حد زیادی سیاسی است. این نظر به هزینه های جنگ برای اهداف مربوط نمی شود و سوال می کند که آیا ویرانی آنقدر بزرگ خواهد بود که برنده و بازنده از مبادرت به آن پشیمان شوند. مولر از این دام اجتناب می کند ولی به طور کافی این امکان را مورد توجه قرار نمی دهد که در صورت فقدان تسلیحات هسته ای، انواع تحلیل های ذکر شده در بالا مناسب خواهند بود. حتی هر سطح بالایی از تخریب می تواند به طور منطقی با تمرکز بر کسی که می خواهد در یک کشمکش مسلحانه سربلند بیرون آید سازگار باشد. دولتی که قویاً برای تغییر وضع موجود تحریک شده باشد، می تواند اعتقاد داشته باشد که مزایای تسلط تا حد بسیار زیادی کشتار گسترده را توجیه می کند . به عنوان مثال ممکن است روسها این احساس را داشته باشند که جنگ جهانی دوم ارزش هزینه های زیاد را داشت ، نه تنها زمانیکه با غلبه بر هیتلر بلکه زمانی هم که با افزایش عظیم پرستیژ ، نفوذ و قدرت نسبی شوروی مقایسه می شود.

بعلاوه ، بدون تسلیحات هسته ای ، دولت ها تقریباً به طور حتم انرژیهای زیادی را برای کاهش هزینه های پیروزی اختصاص می دهند. دو جنگ جهانی بسیار مخرب و ویرانگر بودند زیرا برای مدتی طولانی ادامه یافتند. تکنولوژی مدرن ، بخصوص زمانیکه با ملی گرایی و با اتحادهایی که می تواند دیگران را برای نجات یک دولت گرد هم آورد، جنگ ها را احتمالاً طولانی خواهد کرد: در حالت کلی دفاع از تهاجم کارآمدتر است. اما این مطلب به خودی خود صحیح نیست ، همان گونه که موفقیت آلمان در سالهای ۴۰-۱۹۳۹ و اسراییل در سال ۱۹۶۷ به ما نشان می دهد، جنگ های متعارف ضرورتاً جنگ های فرسایشی نیستند. حمله رعد آسا تحت شرایط خاصی کارآمد است و زمانی که اعتقاد به این حمله وجود داشته باشد ، بازدارندگی متعارف دیگر قوی و کارآمد نخواهد بود . در طی یک دوره طولانی یک طرف یا طرف دیگر می تواند برخی مواقع این اعتقاد را داشته باشد که پیروزی سریع ممکن می باشد. در حقیقت برای سالها بیشتر مقامات آمریکایی نه تنها اعتقاد داشتند که شورویها می توانند جنگی متعارف را در اروپا یا خلیج فارس ببرند، بلکه این اعتقاد را هم داشتند که این جنگ را می توانند با هزینه ای بسیار کم انجام دهند. اگر ایالات متحده از اروپا بیرون رانده می شد ، آنگاه ملاحظات که مولر بیان می دارد ممکن است به خوبی سبب صلح گردد تا اینکه بهای جنگ دوباره دوم جهانی پرداخت گردد. بنابراین بازدارندگی طولانی بدون تسلیحات هسته ای می تواند مشکل تر باشد. البته در صورت فقدان تسلیحات هسته ای ناتو ممکن است که ارتشی بزرگتر و دفاعی بهتر را ایجاد کند، اما هر طرف به طور مداوم به دنبال این خواهد بود تا تسلیحات و تاکتیک های جدید را بیابد که می تواند به آنها اجازه حمله ای موفق را بدهد. در بدترین حالت ، چنین تلاش هایی موفقیت آمیز خواهد بود. در بهترین حالت ، رقابت تسلیحاتی

، نگرانی ملی و تنش بین المللی را افزایش خواهد داد. اگر هر دو طرف بدانند که هر جنگ متعارف، جدید سال ها طول خواهد کشید ، آنگاه شانس های پیروزی در جنگ کم خواهد بود. اما در پذیرفتن اینکه جنگ متعارف یا جوامع و تسلیحات مدرن با جنگ های فرسایشی مترادف است ، سریع عمل کنیم.

مدت جنگ در موضوع و جهت مربوطه نیز دارای اهمیت است. این حقیقت که یک جنگ فرسایشی به آهستگی پیش می رود، سبب بوجود آمدن تفاوت می شود. همانطور که جرج کوئینستر ذکر می کند، درست است که برای برخی اهداف موضوع مهم مقدار هزینه ها و مشکلاتی است که دولت ها باید تحمل کنند نه مدت زمانی که صرف جنگ می شود. اما یک جنگ متعارف برای ایجاد خسارت عظیم مدت زمانی طولانی ادامه خواهد یافت، البته طول کشیدن آن ضروری نیست. در زمان جنگ اگر هزینه های مورد انتظار جنگ طولانی غیر قابل تحمل به نظر آیند، هر کدام از طرفین می توانند باب مذاکرات را آغاز کنند یا امتیازاتی به طرف مقابل بدهد. آشکار است که خاتمه سروقت و به موقع جنگ تضمین نشده است - تلاش های مناسب در مذاکرات در طی جنگ جهانی دوم و تلاش های قوی تر در طی جنگ جهانی اول ثمربخش نبودند. اما امکان پایان بخشیدن به جنگ قبل از اینکه هزینه ها سرسام آور شوند هرگز رد نمی شود. البته دولت ها می توانند این اعتقاد را داشته باشند که یک جنگ هسته ای با خسارات نسبتاً جزئی که هر روز وارد می شود ، طولانی گردد که در این صورت اجازه چانه زنی در زمان جنگ را می دهد. اما هیچکس نمی تواند این امکان را نادیده بگیرد که در هر مرحله ای ممکن است این جنگ به ویرانی همه جانبه تبدیل گردد. بر خلاف گذشته ، هیچ طرفی نمی تواند یقین داشته باشد که دوره ای طولانی برای مذاکره و تهدید

و ارباب وجود خواهد داشت. این امر مسیر و جهتی دیگر که سیاستمداران در دوران غیر هسته ای می توانستند به عنوان مسیری برای پیروزی معنادار ببینند را سد می کند.

به علاوه ، این امکان که جنگ می تواند بالا گیرد حتی اگر هیچکدام از طرفین تمایلی به آن نداشته باشند - چیزی که شلینگ آن را تهدید می داند که شانس را از بین می برد احتیاط و دور اندیشی در بحران ها را موجب خواهد شد. این حقیقت که رویارویی های تند ممکن است از کنترل خارج شود و به تخریب نهایی هر دو طرف بیانجامد ، بدین معنی است که دولت ها تنها زمانی که انگیزه ها برای جنگ بسیار بالا باشد نسبت به آن مبادرت خواهند کرد. البته بحران ها در عصر متعارف نیز می توانند افزایش یابند، ولی امکان تخریب سریع و همه جانبه بدین معنی است که کنترل خطر افتادن به اعماق زیاده تر و سخت تر است تا در گذشته . ترسهایی از این نوع بر چانه زنی های زمان بحران موشکی کوبا مسلط بود نگرانی کندی بر پایه ترس از نیت و مقاصد خروشچف نبود بلکه بر اشتباهات انسانی و نقص های فنی بود. از اینرو زمانی که به کندی گفته شد یک هواپیمای یو ۲ دارای نقص ردیابی است و برفراز روسیه پرداز می کند، او اظهار داشت: همیشه کسانی وجود دارند که فرمان نمی پذیرند. دانستن این خطرها که به نظر می رسد روسیه نیز فاقد آن نباشد نیرویی قدرتمند برای احتیاط می باشد.

یافته های تجربی در مورد شکست بازدارندگی در عصر هسته ای این بحث را تأیید می کند. جرج واسموک نشان می دهند که : اعتقاد اولیه که خطرات عمل قابل محاسبه بوده و خطرات آن را می توان کنترل و از آن اجتناب کرد یک شرط ضروری برای تصمیمی است که بازدارندگی را به چالش می طلبد . امکان افزایش سریع چنین عقایدی را غیر ممکن نمی سازد، ولی آنها را تشویق

می کند. شانس بالا گرفتن جنگ بدین معنی است که مزیت نظامی محلی را نمی توان با اطمینان برای بیرون راندن دفاع کننده از مناطقی که منافعش در آن است به کار برد. اگر دولت های خواهان وضع موجود قادر باشند تا تنها یک جنگ فرسایشی را تهدید کنند، آنگاه بازدارندگی متداوم و طولانی مشکل تر خواهد بود.

ثبات کلی :

اما آیا بازدارندگی بیشتری نیاز است ؟ آیا هر کدام از ابرقدرت ها برای تلاش در تغییر وضع موجود سوق داده شده اند؟ بر مبنای این نکته ها من با قسمت اعظم بحث مولر موافق می باشم - دستاوردهای احتمالی جنگ هم اکنون نسبتاً پایین است . بنابراین آنچه که او ثبات کلی می نامد را ایجاد می کند.

مجموعه تغییراتی که زیر عنوان مدرنیزه قرار می گیرند ، نه تنها هزینه های جنگ را افزایش داده اند، بلکه مسیرهای بدیلی را نیز برای اهداف ایجاد شده بوجود آورده است و مهم تر اینکه ارزش ها را در جهاتی که صلح را محتمل تر می سازد تغییر داده است. تمرکز ما بر بازدارندگی و موضوعاتی است که ارتش به نظری انحرافی از رفتار بین المللی سوق داده است. در حالتی برابر ، این امر به طور معکوسی بر رهنمودهای سیاسی تأثیر گذاشته است. ما توجهی کافی به انگیزه های دولت ها برای تغییر در وضع موجود یا نیاز برای استفاده از انگیزه ها و اطمینان ها و نیز تهدیدات و بازدارندگی نداشته ایم.

دولت هایی که قویاً برای به چالش کشاندن وضع موجود تحریک شده اند، ممکن است سعی داشته باشند تا این امر را انجام دهند حتی اگر چشم اندازهای نظامی نیز ناخوشایند و شانس های

تخریب نیز قابل توجه باشد . نه تنها محاسبه عقلانی می تواند چنین دولت هایی را به سمت به چالش کشاندن وضع موجود سوق دهد، بلکه مردمانی هم که اعتقاد دارند که یک موقعیت غیر قابل تحمل است ، فشار روانی بسیار زیادی را برای تغییر دادن احساس می کنند. بنابراین تسلیحات هسته ای خودشان - و حتی توانایی ضربه متقابل دوم - ممکن نیست برای ایجاد چنین صلحی کافی باشد. برخلاف بحث والتز، گسترش تسلیحات هسته ای در میان کشورهای ناراضی ضرورتاً موجب از بین رفتن الگوی ثبات شوروی - آمریکا نخواهد شد.

مهمترین مسایل در این زمینه عبارت می باشد از قدرت انگیزه شوروی برای تغییر وضع موجود و تأثیر سیاست آمریکا بر اهداف و محاسبات شوروی ، در حقیقت ، تفاوت های موجود در بحث از این مسایل نمایانگر اختلاف نظر در رابطه با کاربرد استراتژیهای بازدارندی در مقابل اتحاد جماهیر شوروی است. اکثر این اختلاف خارج از موضوع ماست. به هر حال دو نکته را می توان ذکر کرد. فکر می کنم که مولر در تأکید بر این امر که نه تنها آلمان نازی بلکه خود هیتلر هم در تمایل برای مبادرت به جنگی فوق العاده مخرب در جهت تسلط بر جهان استثنایی بود ، درست عمل کرده است. اگر چه ممکن است چنین رهبری مجدداً پدیدار گردد ولی نباید به سیاست ما و تئوری هایمان اجازه دهیم که تحت تسلط این امکان قرار بگیرند. نکته دوم یکی از موارد اختلاف است حتی اگر مولر در اعتقاد به اینکه اتحاد شوروی اساساً قدرتی راضی از وضع موجود است ولی احتمال جنگ هنوز هم وجود دارد. جنگ ها در گذشته بین کشورهای آغاز می شد که هدف اصلی آن ها عبارت بود از حفظ وضع موجود . درک دولت ها از مسایل امنیتی شان اغلب در تضاد با درک دیگر کشورها قرار دارد. از آنجائی که یک دولت تنها قادر خواهد بود با ناامن کردن دیگران امنیت خود را افزایش

دهد، این فرضیه که هر دو طرف از وضع موجود راضی هستند منجر به این نتیجه نمی شود که روابط بین آنها صلح آمیز و باثبات باشد. اما در اینجا نیز تسلیحات هسته ای می توانند کمک کنند. تا زمانیکه جنگ همه جانبه به معنی ویرانی متقابل باشد، نمی توان آن را مسیری در جهت امنیت دانست. این مسأله کلی که تسلیحات هسته ای چگونه امنیت متقابل را نسبت به گذشته عملی تر ساخته اند، آنقدر موضوع مهم و بزرگی است که نمی توان آن را در اینجا بررسی کرد. اما حداقل می توانم بیان کنم ، آنها می توانند به ابرقدرت ها این اجازه را بدهند که به اتخاذ دکترین های نظامی و تاکتیک های چانه زنی بپردازند. که برای آنها به دست آوردن منافع مشترک در حفظ وضع موجود را ممکن می سازد. در این رابطه سخن وینستون چرچیل کاملاً صحیح است : امنیت و سلامتی کودک قدرتمند ترس و وحشت می باشد.